

هالو در گفت و گو با سایه بان

ایرانیان؛ طنز پرداز ترین مردم جهان



من شیرین ترین شعرهای طنز آمیزه را در اوج عصیانیت

سروده ام. وقتی یک مسئله اجتماعی آزاره می دهد در آن

شرایط است که تازه ذوقم گل می کند. بنابراین فکر نکند این

ها معمول شرایطی است که فنده بر لب های من بوده است

ها «او» به آن اضافه می کنند و آن شخصیت اول داستان مشت بر پوست نوشته مرادی کرمانی است که من تهیه کننده، کارگردان و نویسنده آن بودم و شش سال است که توقیف است. به طور رسمی کار شعر را از سال ۱۳۷۴ آغاز کردم سال ۱۳۷۴ اولین سالی بود که ممنوع فرهنگ شدم یعنی به من گفتند صلاحیت کار کارگردانی ندارم لذا دیدم تنها چیزی که اجازه نمی خواهد شعر گفتن است.

در زمینه شعر اولین کار شما چیست

اولین شعر چاپ شده من داستان شیخ و گربه است، حاصل این پانزده سال هم شش جلد کتاب است که دو جلد آن چاپ شده است البته این شش جلد صرفا کارهایی است که روی شعر انجام داده ام برای اطلاع خوانندگان شما باید بگویم من سالها است روی ضرب المثل ها کار کرده ام ریشه ضرب المثل ها، ضرب المثل های جدیدی که وارد زبان فارسی شده و....

آقای عالی پیام روشن است که

مردم شما را در ارتباط با کار طنز می

شناسند به عبارت دیگر چیزی که باعث

شده مردم با آن ارتباط برقرار کنند

کارهای طنز شماست بفرمائید بدانیم



دکتر ابراهیم یزدی

خاطره ای از پنجاه و هفت سال پیش

یادم هست مرحوم عمران صلاحی به من می گفت تو در جدی ترین کارهای شعریت رگه های طنز پیدا است.

پیرا مردم از شعر طنز بیشتر از شعرهای جدی استقبال می کنند؟

این سوال خوبی است. من خیلی به این فکر کرده ام به جرأت می خواهم بگویم، طنز در رگ و خون مردم ما جریان دارد. اخیراً در یک آمار بین المللی دیدم طنز پرداز ترین مردم جهان ایرانی ها هستند، بعد انگلیسی ها و بعد ایتالیایی ها. مردم ما در سخت ترین شرایط زندگی اجتماعی عکس العمل خودشان را با طنز نشان می دهند. الان اینجا من مباحثی را در اختیار ندارم، تنها منبع من حافظه من است. در زمان قاجار در دوران قحطی، زمان ناصرالدین شاه یا مظفر الدین شاه شعر هایی که مردم عوام در کوچه و بازار می خواندند طرح مشکلات و مصائب زندگی شان بود. من به خاطر می آید زمان انقلاب توی آن درگیری های داغ مردم شعرهایشان طنز آمیز بود. از هاری بیچاره، ژنرال چهار ستاره بازم بگو نواره، نواره که پانداره و....

یا وقتی بختیار نخست وزیر شد صبح که از خانه بیرون آمدم دیدم مردم می گویند: ما می گیم شاه نمی خوایم نخست وزیر عوض می شه....

شما در همین چند سال بعد از انقلاب هر حادثه ای که اتفاق می افتد فوراً طنز آن را به شکلی بیان می کنند. حتی در جنگ در زلزله همه ناراحتند ولی راجع به کاستی های آن مردم به زبان طنز اعتراض خود را بیان می کنند. اس ام اس ها هر حادثه ای که رخ می دهد دست به دست می چرخد در هیچ جای دنیا مردم به این سرعت نمی توانند مطالب طنز آمیز طرح کنند آن هم طنزهای ماندگار. که واقعا بخشی از تاریخ ماست. سریال یوزارسیو هنوز بیرون نیامده در تیتراژ آن طنز به چشم می خورد و این نشان دهنده آن است که طنز گفتن جمع می مردم ماست.

مردم همه طنزاند. این همه شعر طنز که عالی پیام نساخته البته ممکن است یکی مثل هالو گل کند اما حقیقت آن است که طنز در خون مردم ما جریان دارد. خاطره ای برای من تداعی شد ماه رمضان ماه دعا، ماه روزه، ماه عبادت است اما برای من اس ام ای آمده بود که ده بار خواندم و به خالق آن آفرین گفتم. با ظرافت تمام یک ماه عبادی را به مسائل سیاسی متصل کرده بود و خطاب به احمدی نژاد گفته بود آقای احمدی نژاد ما در زمان خاتمی ساعت ۵ افطار می کردیم. خوب ببینید اینها کار مردم عادی است اگر کار من بود امضا می کردم پای آن، تا کبی رایت آن محفوظ بماند به هرجا که بروید داخل تاکسی، خط واحد، بقالی، عطاری و... مردم ما اصلاً نمی توانند جدا از شوخی و مطالبه زندگی روزمره خود را بگذارند.

بمط شما به قوب جایی رسید اتفاقاً این موضوع یکی از مسائلی بود که خوانندگان ما بسیار مایلند بمط آن دنبال شود. لایب شماره های قبلی

سایه بان را شما دیده اید ما در همین

صفحه قبل از شما با آقای (زوی)

نصر آباد در رابطه با طنز به گفت و گو نشستیم ایشان ادعا کرد که اعراب در زمینه طنز بیش و پیش از ایرانیان قدمت و نمونه اثر دارند. فاصله کنیم مرف آقای زوی که بعدها با واکنش بسیاری از بزرگان ادب ایران نیز روبرو گردید این بود که فاستگاه و نقطه آغاز طنز پارسی ادبیات عرب است. نظر شما چیست؟

من زروئی را از طنز پردازان عصر می دانم. رشته تحصیلی ایشان هم خوشبختانه ادبیات است اما اطمینان دارم این مطلب را از سر طنز گفتند! خیلی جدی نگیرید، اشکال شما این است که حرف ما طنز پردازها هم مثل حرف آدم ها جدی می گیرید. نه اینطور نیست طنز پردازان نمی توانند حرف جدی بزنند. تعجب می کنم چطور شما با این طول و تفصیل به خود اجازه دادید در کادر یک سوال چنین قضایاتی را بکنید فکر نکردید کسی سوال شما را بخواند و از بخت بد جواب مرا نیند. به هر حال تعجب می کنم مردمی که امروز طنز ترین مردم جهانند چطور فاقد این زمینه اند؟ اصلاً عرب ها در شوخ طبعی چه چیز داشتند به ما بدهند؟ اجازه دهید عمیق تر سوال کنم کدام عرب مورد نظر زروئی است؟ عرب جاهلی یا عرب بعد از اسلام؟ اگر منظور عرب جاهلی است، خوب من اینجا به منابع دسترسی ندارم. اصلاً می دانید شرط بادی گذاشتم که گفتم همین الان گفت و گو کنیم نمی دانستم می خواهید حرف های جدی با یک آدم شوخ طبع بزیند ولسی حالا مرد است و حرفش. شما بروید دو قرن سکوت زین کوب را بخوانید عرب خشن عصبی چه چیز دارد که به ما بدهد؟ اشعار دوران جاهلی را نگاه کنید غیر از تمجید از پشگل شتر یا خون های مانده بر شمشیرش دیگر چه مضمونی را پرداخته است؟ اصلاً عرب جاهلی مگر لبش به خنده باز می شد؟ یا گره از پیشانیاش گشوده می شد؟ چه می گوئیم دیگر این را که مورد اتفاق همه است. قرآن یکی از زیبایی های کار پیامبر را «قول لین» او می داند مردم تعجب می کردند که چرا پیامبر اینقدر اخلاقی حرف می زند؟ چرا داد نمی زند؟ شما دو تا

عرب را اگر که باهم حرف عاشقانه هم بزنند فکر می کنید که دارند با هم جنگ می کنند بر عکس دو تا فرانسوی که اگر با هم دعوا هم دارند تو فکر می کنی که مشغول قربان صدقه شدن هم هستند زبان عشق است.

اما اعراب بعد از اسلام این همه کتابخانه هایی که به روی عرب ها گشوده شد و تأثیری که در فرهنگ اعراب گذاشت نه تنها در ادبیات، فلسفه، نجوم و طب بلکه در همه رشته ها اگر کسی وام دار است این عرب ها هستند که وامدار ایرانیان هستند

خوب وقتی شش ماه حمام بلخ با کتاب می سوخته میان خاکستر ها دنبال چه می گردید؟ تعجب می کنم که بعضی از ما نمونه سی خواهند.

ما در کل تاریخ عرب دو شخصیت داریم که به عنوان طنز پرداز شناخته شده اند. یکی جوحی است که در مجموع ۱۲

بودند و احساساتی، برای تحریک جمعیت و به مقابله با مخالفین، شعار زنده باد مصدق سر دادند. اما امتداد هواداران شاه و سپس نظامیان بر سر آنها ریختند و به طرز بسیاری بد و خشنی آنها را کتک زدند. دوستان و مهمانان ما هم سخت شگفت زده و ناراحت شده بودند. به اتفاق از خیابان سپه به طرف چهارراه امیریه و خیابان پاستور به راه افتادیم اما هر قدر جلو تر می رفتیم به خصوص بعد از چهار راه حسن آباد، شرایط بدتر و ضرب و شتم مردم شدیدتر می شد.

صدای تیر اندازی در خیابان ولیعصر و خیابان پاستور به گوش می رسید. مهمانان ما با یک دنیا غم و اندوه از من خداحافظی کردند و چند روز بعد ایران را به مقصد بغداد ترک کردند. همان روز بعد از ظهر، رادیو که به تصرف کودتاچیان در آمده بود نخست وزیر زاهدی و تصرف منزل دکتر مصدق و بازداشت او را اعلام کرد. در بعد از ظهر همان روز پنج شنبه اراذل و آویاش به دفتر روزنامه باختر امروز در میدان بهارستان، کوچه نظامیه حمله کردند و آن را غارت کردند. دفتر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران هم که در طبقه سوم

به سر میرند. این شد که دانشجویان مسلمان به ایران سفر کرده بودند تا از فضای سیاسی ایران به نفع مبارزات مردم کشورهاشان استفاده کنند. این سه دانشجو به معرفی شادروان مرحوم حاج سید غلامرضا سعیدی مهمان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بودند و من هم که عضو شورای انجمن در آن زمان بودم، میزبان آنان شدم. بعد از مخابره تلگراف به دبیر کل سازمان ملل متحد ، حدود ساعت او سی دقیقه از ساختمان مخابرات بیرون آمدم. میدان امام سیه سابق پر شده بود از ماشین هایی که سر نشینان آن که ظاهرشان به اوباش جنوب شهر شباهت داشت و چند زن هم در میان آنان دیده می شدند، و کامیونهای سربازانی که از این ماشین ها حراست می کردند. سر نشینان این ماشین ها به نفع شاه و ضد مصدق شعار می دادند. مردم در حالی که مبهوت بودند در خیابان ایستاده و با کنجکاوی نظاره می کردند. ما هم در میان آنان تماشاچی شدیم. مردم بعضاً از هم می پرسیدند چه خبر است؟ چه شده است؟ اما هیچ کس نمی دانست و جوابی نداشت. چند جوان که از شنیدن شعارهای ضد مصدق ناراحت شده

موقعیت کنونی را در این فرمول قرار دهید و جواب خودتان را بگیرید و ما را هم نیت نکنید

آقای عالی پیام بر خلاف کارهایتان

آنیه در مجموع این گفت و گو از

شما دیدیم شما کمتر فنددید و

قیافه تان معمولاً عبوس و درهم

است. شما بیشتر به یک آدم جدی

شباهت دارید. داستان چیست؟

درست می گوئید باور کنید من شیرین ترین شعرهای طنز آمیزم را در اوج عصیانیت سروده ام. وقتی یک مسئله اجتماعی آزاره می دهد در آن شرایط است که تازه ذوقم گل می کند. بنابراین این فکر نکند این ها محصول شرایطی است که خنده بر لب های من بوده است.

راستی اجازه بدهید موضوعی را هم

در رابطه با سایه بان به شما بگویم من

نشریه شما را معمولاً هر وقت بیرون

بیاید می بینم تأسف می خورم که چرا

سایه بان این گونه بی نظم منتشر می شود

باید اقرار کنم تمام مطالب شما معمولاً

خواندنی است من خودم ژورنالیست

بوده ام بسیاری از روزنامه ها، هفته

نامه و مجلات بخشی از مطالبشان فقط

برای پر کردن صفحه است اما سایه بان

اصلاً مطلبی که خواندنی نباشد ندارد.

از قول من به همه همکارانمان سلام

برسانید و بگوئید برای مصاحبه طرف

را دعوت می کنند، مهمانی می دهند،

شامی، ناهاری نه اینکه همین طور

وسط راه سرپایی، البته این هم یکی از

ویژگی های سایه بان است.

آقای زوی؛ اصلاً عرب جاهلی مگر لبش به فنده باز می شد؟ یا

گره از پیشانیاش گشوده می شد؟ چه می گوئیم دیگر این را که

مورد اتفاق همه است. قرآن یکی از برجسته ترین ویژگی های

پیامبر را قوم «لین» او می داند مردم تعجب می کردند که چرا

پیامبر اینقدر افلاقی مرف می زند؟ چرا داد نمی زند؟



همان ساختمان واقع بود از حمله مهاجمان بی نصبی نمات، هر چه بود غارت کردند. چند روز بعد بر حسب تصادف به دیدن دوستی که در میدان بهارستان کتابفروشی داشت رفتم. او کتابی را که از منزل دکتر مصدق به غارت رفته بود و مرد ناشناسی آن را به او فروخته بود به من داد و از من خواست تا آن را به دکتر مصدق برگردانم. من با مرحوم دکتر غلامحسین مصدق که مدبریت بیمارستان نجمیه را بر عهده داشت دیدن کردم و کتاب را به او دادم تا به پدرش برساند.

دکتر مصدق در آن زمان هنوز در لشکر دوم زرهی در سلطنت آباد زندانی بود. اما خانواده به خصوص دکتر غلامحسین مصدق که در عین حال وضعیت پزشکی پدرش را زیر نظر داشت با ایشان دیدار می کردند. شادروان دکتر مصدق با خط خود کتاب را به آن دوست کتابفروش که نامش را فراموش کردم هدیه کرده بود. دکتر غلامحسین مصدق آن را به من برگرداند و من آن را به دوستانم دادم و او چه قدر خوشحال شد.

همان ساختمان واقع بود از حمله مهاجمان بی نصبی نمات، هر چه بود غارت کردند. چند روز بعد بر حسب تصادف به دیدن دوستی که در میدان بهارستان کتابفروشی داشت رفتم. او کتابی را که از منزل دکتر مصدق به غارت رفته بود و مرد ناشناسی آن را به او فروخته بود به من داد و از من خواست تا آن را به دکتر مصدق برگردانم. من با مرحوم دکتر غلامحسین مصدق که مدبریت بیمارستان نجمیه را بر عهده داشت دیدن کردم و کتاب را به او دادم تا به پدرش برساند.

دکتر مصدق در آن زمان هنوز در لشکر دوم زرهی در سلطنت آباد زندانی بود. اما خانواده به خصوص دکتر غلامحسین مصدق که در عین حال وضعیت پزشکی پدرش را زیر نظر داشت با ایشان دیدار می کردند. شادروان دکتر مصدق با خط خود کتاب را به آن دوست کتابفروش که نامش را فراموش کردم هدیه کرده بود. دکتر غلامحسین مصدق آن را به من برگرداند و من آن را به دوستانم دادم و او چه قدر خوشحال شد.